

رگ رگی از آب شیرین و آب شور

سرود: دکتر سید محمد دبیرسیاقی

چاپ اول: ۱۳۷۰

۱۱۲ ص - ۹۰۰ ریال

دکتر دبیرسیاقی نامی آنقدر آشنا که گویی از روز ازل آن را شنیده‌ای و می‌شناسی. استاد سخت کوشای زبان و ادب فارسی، آن که از لحظه لحظه عمرش بهره گرفته و بهره رسانده. نامش زینت بخش هشتاد کتاب در زمینه‌های مختلف زبان و ادب فارسی و بعضی از عمده کتابهای این رشته؛ با عمر پربار هفتاد و دو ساله و کارنامه‌ای بسیار درخشان. کارنامه‌ای که میزانی است تا بستجیم کارهایی را که می‌بایست می‌کرده‌ایم و نکرده‌ایم و شرمندگی بریم از حاصل عمر خود به عنوان یک پژوهشگر... شخصیتی سربلند و مفتخر و هم آنچنان فروتن که وقتی او را معرفی می‌کنی به کسی که او را تا به حال ندیده است، جا می‌خورد که ای عجب، پس او دکتر دبیرسیاقی است!... گریزان از مدارهای قدرت و بی‌اعتنا به دستاوردهای آن. مرد مردانه با لبخندی که پیوسته بر لب دارد و به هر دانشجویی با هر اندازه بضاعت علمی خجالت می‌دهد که شانه به شانه‌اش بایستد و ساعتها با او سخن بگوید. با طبعی پرتلز و شوخ و با دلی هر چند ناشاد یا پراندوه. همشهری خوب دهخدا و آشنا به زیرویم زندگی او و یکی از ادامه دهندگان جدی راهش.

اینک او بعد از آن همه تحقیق از مقابله و تحشیه و تصحیح و گزینش، دفتر شعری با نام زیبای رگ رگی از آب شیرین و آب شور، گرفته از مثنوی معنوی مولانا^۱ به ما هدیه کرده است.

در انتخاب این نام برای دفتر شعرش باز همان تواضع زیبای همیشگی او پنهان است؛ یعنی نه آن که گمان برید شعرهای این دفتر دریایی از معنی ناب است یا حتی چشمه‌ای جوشان و خروشان، بلکه تنها رگ رگ‌هایی است، خردک جویبارهایی است از آبهای شور و شیرین، خوب و بد، غث و ثمین آن هم نه همه لبریز از آب شیرین که بعضی از آنها اگر شیرین است بعضی دیگر شور است و به عبارت خود او شکسته‌بسته‌ای قلمبند.^۲

دکتر دبیرسیاقی استاد جدی و لغت‌شناس، با نشر دفتر شعرش انگار ما را به مهمانی دلش می‌برد و ما با دلی آشنا می‌شویم که سخت مهربان است و غمگین و ژرف‌نگر و عبرت‌آموز و هم شوخ‌طبع و نکته‌یاب و به ما این فرصت را می‌دهد که نشر این دفتر را بهانه کنیم و به او بگوییم قدرش را می‌دانیم و از او سپاسگزاریم برای رنجها که در راه زبان و ادب فارسی برده است. برای عمری که در این راه باخته است و برای شبان و روزانی که صرف کارهای علمی زبان شورانگیز و افتخارآفرین ما، فارسی، کرده است، برای قلمی که هرگز به زمین نگذاشته است، برای بیدارخوابیهایش و برای خوان گسترده‌ی منتش که دانشجو و استاد هر دو به یک اندازه از آن بهره برده‌اند و برای نوعی بی‌نام و نشانی‌اش و برای والایی طبعش و هم آرزو کنیم که سالها به تندرستی بزید و همچنان گرد از کتابهای کهن برگردد و به همت بی‌امان خود آنها را به گنجینه‌ی زبان و ادب سرزمین ما بیفزاید.

«رگ رگی از آب شیرین و آب شور» از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول شامل ۳۲ قطعه شعر است که جای پای سالهای دور عمر استاد را تا به امروز بر خود دارد. شعرهایی حاصل وقفهای خاصی، نوعی شوریدگی و بینخویشی. در وصف زیبایی طبیعت در شرح دلدادگی روزگاران جوانی، در اندوه مرگ دوستی، در سر مزار یاری و یا تحت تأثیر حکایتی دل‌انگیز از شیخ ابوسعید مهنه، متأثر از افسانه‌ای از افسانه‌های آفریقا و یا برانگیخته از گفته‌ی زیبایی از بودا و اندوهگین از گذشت هفتاد سال عمر خود.

او در مقدمه کوتاه و شیوای کتاب که به یک صفحه هم نمی‌رسد، همه آنچه را که می‌خواهد بگوید، گفته است:

«در پنجاه‌سالی که مستقیماً خوشه‌چین آثار ارزنده‌ی زبان و ادب فارسی بودم، چون کودکان که به تقلید اولیاء خود حرکاتی بیش از حد توان و درک سنی خود دارند، گهگاه شکسته‌بسته‌ای قلمبند و در مجله یا کتابی درج می‌کردم و با آن، خویشان را در کنار بزرگان سخنسرایان معاصر و گذشته این مرزوبوم گمان می‌بردم و لحظاتی با خوشدلی معنوی کودکانه سر می‌کردم.

تنی چند از دوستان از دیرباز بر آن بودند که این پراکنده‌ها را گرد آورند و نشر کنند. در آن روزگاران که جوانی بود، پیرانه رفتار کردم و از همداستانی با نیت آن عزیزان تن زدم. اما سرانجام لطف دوستان به پیرانه‌سری مرا به جوانی واداشت و بی گمانم که از این طبله تهی جز زیان مادی و معنوی بوی و بهره‌ای خوانندگان گرامی را نخواهد بود. تا گذشت کریمانه آنان چه کند...»

و البته که چنین نیست. او خاکسارانه سخن می‌گوید تا آموزنده درس فروتنی باشد به آنان که هنوز در خم یک کوچه‌اند و گمان می‌برند که چه‌اند و چه‌ها؟!^۲

اینک نمونه‌ای از قطعات بخش اول را می‌آوریم تا خوانندگان با سبک و سیاق سخن استاد آشنا شوند. قطعه‌ای در رثای استاد دکتر خانلری با نام «مرگ پرویز» و الهام گرفته از منظومه‌ی بی‌مانند «عقاب» او دارد که تنها بخشی از آن آورده می‌شود:

آن که بر پهنه این لوح کبود	لحظه‌ای بود و سپس هیچ نبود
تیزپر مرغ کهنسالی بود	آه‌نین چنگ قوی‌بالسی بود
«برده در اوج فلک عمر به سر	دم‌زده در نفس باد سحر» ^۴
هر زمان کرده پی صید آهنگ	کبک و آهو بره آورده به چنگ
تا شد آخر پس سی سال شکار	به شکارافکن ایام دچار
مرگ چون با رگ جانش آویخت	ریشه و شاخه، بر و برگ برینخت
با سمک آن که بشد شادینخوار	تاج و تختش نبرد هیچ عیار
بخت لب، کلام و زیان نارآوا	کرد با بوعلی‌اش ره پیما
چون که با خواجه به دیوان بنشست	از فروغ رخ ساقی شد مست

بخش دوم کتاب، شامل پنجاه لطیفه از عبید زاکانی است که توسط دکتر دبیرسیاقی به نظم درآمده است. این بخش با عنوان پنجاه لطیفه بار اول در سال ۱۳۵۴ جداگانه انتشار یافته است و اینک در این مجموعه در بخش دوم آمده است.

مقدمه بخش دوم برخلاف بخش اول مفصل است در شرح احوالات عبید و این که «او

از همان آغاز جوانی با طبع شوخ و طنزپرداز و هوش سرشار و زبان گشاده و ذوق سلیم، زشتیهای حیات و زشتکاریهای مردم زمانه را به دیده عبرت می‌دیده و در بازگو کردن بدیها و عاملان نابسامانیها و انگیزندگان فتنه‌ها و پدیدآوردندگان دشواریها بی‌پروا و بی‌تاب بوده است. چالاک به میدان نقد درمی‌آمده و پیروز از تنگنای زحمت گرانجانان بیرون می‌شده است... حتی دشمنانش با عناوین «جهنمی» و «هجاگو» و «هزال» از او یاد کرده‌اند.»

و آنگاه سبب به نظم کشیدن لطیفه‌ها را نقل می‌کند و می‌گوید: «من از رساله دلگشا لطیفه‌ای چند که به فراخ مزاحی کشیده نمی‌شود، برگرفته و در طی سالیان که گهگاه خاطر را فراغتی دست می‌داد یک‌یک به یک به رشته نظم کشیده‌ام و پیداست با آن که خمیرمایه نظم من از عبید است، در برابر عظمت هنر... وی زیره و خرماسست که به کرمان و هجر برده‌ام...» و آنگاه یادآور این نکته می‌شود که «کوششی به کار برده‌ام تا نظم من در قالب همان الفاظی درآید که عبید در نثر خود آورده است... تا روانی سخن منظوم و آسانی به گنجینه خاطر سپردن نظم، از بی‌آبی کار من بکاهد و در خوانندگان... کوششی به سوی دیگر سخنان بدیع و پراچ و مرغوب این نکته پرداز قرن هشتم هجری پدیدار سازد.»

و سپس سبب پیشکش کردن این دفتر را به استاد دهخدا بیان می‌دارد: «... نه سال کار مداوم در محضر استادی چون دهخدا و ممارست در نوشته‌ها و سروده‌های آن طنزپرداز زبردست قرن اخیر است و خوگیری با کار مردمی که خود از همان شهری بود که عبید بود (و استاد دبیرسیاقی نیز از همان شهر است)... این سخنان منظوم را... که چاشنی از کار و روش دهخدا دارد... به موقع عظیم این نکته طراز در خور آفرین تقدیم می‌دارم...»

و در پایان، مقصود و منظور اصلی خود را چنین ذکر می‌کند: «اگر کمترین تأثیر این دفتر آن باشد که پژوهندگان اندیشه‌های ژرف و نکته‌های باریک و سخنان لطیف پیشینیان را به مطالعه تمامی آثار عبید بکشاند... بی‌شک پاداشی را که از این رهگذر چشم داشته‌ام، یافته‌ام. پاداش ناچیز اثری با شکسته بسته قلمی.»

از بخش دوم نیز چند نمونه آورده می‌شود:

«واعظی بر سر منبر می‌گفت: هر گاه بنده‌ای مست میرد، مست دفن شود و مست سر از گور برآورد. خراسانی در پای منبر بود گفت: به خدا آن شرابی است که یک شیشه آن به صد دینار ارزد.»

گفت بر منبر خطیبی دین پرست «گر بود در واپسین دم بنده مست
روز حشر مردگان، از بعد صور مست آن بنده برآرد سر ز گور»
باده مستی ده چنین، مردی ز بُست گفت، بالله، جامی ارزد ده درست»

«مجد همگر زنی زشت رو در سفر داشت. روزی در مجلسی نشسته بود. غلامش دوان دوان بیامد که: ای خواجه خاتون به خانه فرود آمد. گفت: کاش خانه به خاتون فرود آمدی!»

کلیات عبید، ص ۲۹۲.

داشت همگر در سفر از چندگاه زشت و بی اندام جفتی عمرگاه
ناگهان آمد غلام از در دوان «کز سفر خاتون فرود آمد به خان»
خواجه با افسوس سرکرد این سرود: «آمدی خان کاش بر خاتون فرود»

«کلی از حمام بیرون آمد، کلاهش دزدیده بودند. با حمامی ماجرا می کرد. گفت: تو اینجا آمدی کلاه نداشتی. گفت: ای مسلمانان، این سر از آن سرهاست که بی کلاه به راه توان برد؟!»

کلیات عبید، ص ۲۷۰.

دغسری بامی به گرمابه شتافت چون برون آمد کلاه خود نیافت
کرد با گرمابه بان پس مشغله گفت حمامی که: «بودی بی کله»
گفت: «انصاف ای مسلمانان و آه، بی کلاه این سر توان بردن به راه؟»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. سنت بد کز شه اول بسزاد
هر که او بنهاد ناخویش سنتی
نیکوان رفتند و سنتها پماند
تا قیامت هر که جنس آن بدان
رگ رگ است این آب شیرین و آب شور
این شه دیگر قدم در وی نهاد
سوی او نفرین رود هر ساعتی
وز لثمان ظلم و لعنتها پماند
در وجود آید، بود رویش بدان
در خلیق می رود تا نفخ صور
ص ۶۲، ج ۱، هثنوی نیکلسن

۲. از مقدمه کتاب.

۳. برگرفته از کلام زیبای شاعر فقید اخوان ثالث.

۴. از شعر «عقاب» دکتر پرویز ناتل خانلری.